

## چرا وکلای پیر و کچل ، موفق تر از وکلای حاذق جوانند؟

### چکیده : ( حقوق آسیب شناسی )

شاید شجاعت علمی بسیاری بطلبد اینکه بخواهیم یکی از آسیب های روانی حاکم بر جامعه حقوقی را موشکافی کنیم . آسیبی که نه تنها خود آن را لمس کرده ایم بلکه حدیث سوگوارانه فرهیختگان جوانی است که با نوعی بی اعتمادی عمومی مواجه می شوند . این سخن گزافه نیست که اگر پیرمردی پیش تر حقوق خوانده است بایستی مورد احترام قرار گیرد اما اینکه پیرمرد فراموشکاری پرستش شود به سودای کهولت سنش و یا رای حقوقدانی وحی منزل قلمداد شود به صرف اینکه کچل است، به شکل فضاحت آلودی غیر منطقی است زیرا با این مغالطه سفسطه آمیز همراه است که پیر کچل هر چه بگوید آن درست است . آریستوکراسی که همان دشمن دموکراسی نیز هست از همین طرز تلقی عمومی نشأت می گیرد که واقعا پیر کاریزماتیک ، در حقیقت زندگی می کند و مابقی همه اشتباه می گویند . اما این درد که وکلای جوان غالبا با آن دسته و پنجه نرم می کنند پیش تر در نظام های حقوق مدرن با هشدار پیرامون اختلاط واقعیت در ارزش شناسایی و سپس معدوم شد . بتنام پس از اینکه فهمید قضات ، متهمین را مورد داوری ارزشی قرار می دهند ، از نظام حقوقی انگلستان با تعبیر حقوق سگ یاد کرد که متهم باید نگران نژاد و نسب و سن خود نیز باشد . بنابراین سوال اساسی این است که اگر علم قدرت است چگونه شده که جاهلی به صرف ظاهر و کهولت سن بر عالمی به صرف جوانی ترجیح داده می شود . بیگمان نظر تکامل داروینی و اصل انتخاب طبیعی به ما اثبات خواهد کرد که چرا چنین فجایعی در مقیاس بزرگی خاصه در کشورهای جهان سومی به وفور به خوردمان می رود و نشان از عقب ماندگی فرهنگی و عدم تکامل اجتماعی خاصه در جامعه حقوقی ما دارد که ما را به نیاکان دورمان پیوند می زند .

( داروین - اصل انتخاب طبیعی - پیر کچل - جنون پروانه و نور - وکلای حاذق جوان -

مغالطه شخص شهیر )

## گام اول ( تفکیک واقعیت از ارزش ) ( لطفا! )

شاید اگر یک شهروند غربی متوجه شود که چه جنگ و جدالی میان مادر شوهر و خواهر شوهر با عروس ایرانی وجود دارد به قدر کافی و وافی به ریش پارسیان بخندد ولی ما مدت زمان مدیدی است که کسی از خودی ها را خندان نمی یابیم زیرا قضاوت های ارزشی در تمام زندگی مان ریشه دوانده است و مسموم شده ایم و به خفگی نزدیکیم . اما فاجعه درست زمانی است که یک بابانوئل با یک قضاوت ارزشی بر یک وکیل جوان زیر دست ترجیح داده می شود . شاید در نخستین نگاه بنظر برسد که فرتوت بودن نشان از تجربه و علم نیز دارد ولی چشمان تیز بین وکلای جوان حکایت از این واقعیت دارد که ظاهربینی و ملاقات های کمتر از ده دقیقه بیش تر وافی به مقصودند تا شناسایی تمام تجارب و افتخارات علمی در ده دقیقه و به عبارت دیگر موی سفید و یا سر و کله چاق و چله و کچل مقبول تر از هرسند قابل ابراز دیگر است . اما واقعا چرا یک موکل ترجیح می دهد با بابانوئل دعوا را بیازد اما به وکیل جوان اعتماد نکند و بازی را ببرد ؟ از یک جهت باید به دنبال پاسخ بود و از جهت دیگر به دنبال درمان . پاسخ آن در ادامه خواهد آمد ولی درمان آن بیگمان تفکیک واقعیت از ارزش است . در حقوق مدرن ، معروف است که می گویند که قانون یک چیز است و ارزش و اعتبار آن چیز دیگر ( تبیت - مارک - فلسفه حقوق - ترجمه حسن رضایی خاوری - ص ۲۰ ) بنابراین یک قاضی حق ندارد پای اخلاق را به میدان بکشد تا راه برای داوری های ارزشی اش و مخصوصا نژادپرستی اش باز شود . تکیه بر صورتگرایی محض چاره دوم است و خط دوم درمان است به شرط آنکه منبع اصلی قانون معتبر باشد . احتراز از به کار بردن لغات و واژه های مبهم و همچنین اجتناب از عدم تعریف درست یک رفتار مجرمانه می توانند کمک کننده باشد . این تکلیفی است که خود حقوق را نجات می دهد اما اینکه چگونه می توان انتظار پدر مآبی موکل از وکیل را دفع و ختنی کرد دیگر به عهده حقوق و قانون نیست بلکه در اینجا باید به دنبال درمان یک فرهنگ بود . باید نسبت به عقده ادیب که در جرم شناسی مطرح است مذاقه به خرج داد اما وفور این گرایش حکایت از آن دارد که این رفتار در اجتماع کاملاً عاقلانه تلقی می شود و موی سفید و یا کله چاق و چله و کچل نشان از فرهیختگی و تجربه فرد دارند . چیزی که بیش از همه محتاج تبیین علت گرایش موکلین به بابانوئل ها دارد .

## گام دوم ( جنون پروانه نسبت به نور

معروف است که پروانه مجنون و شیفته شمع است و حتی برخی سوختن پر و بال پروانه را و در واقع خودکشی او را مقدس می دانند اما با عرض معذرت باید بیان کنم که پروانه خود هیچ دوست ندارد که پر و بالش بسوزد همانطور که موکل هیچ دوست ندارد که دعوا را با بابائوئل ببازد ولی خود موکل و خود پروانه به شکلی جنون آمیز خود را در این مهلکه می اندازند زیرا هر انسان عاقل و بی طرفی تصدیق خواهد کرد که یک وکیل جوان تازه نفس بسیار فرهیخته تر و باهوش تر از یک وکیل فرتوت است و اقامه دعوی با بابائوئل یعنی جنون پروانه نسبت به شمع . اما سوال این است که انسان که ذاتا موجودی کمال طلب است و پروانه که موجودی است که بر مبنای نظریه بقای اصلح و اصل انتخاب طبیعی داروین میلیون ها سال است که توانسته به سلامتی زیست کند و بر رقبا فائق بیاید چگونه دست به این مهلکه می زند و چرا پر و بال خود را با شمع می سوزاند ؟ چرا موکلین کم مانده است که به علت شیفتگی در برابر بابائوئل حتی خود را در آغوش او جای دهند ؟ اصل انتخاب طبیعی به ما پاسخ می دهد . پروانه دارای چشمانی مرکب است که یک افق سی درجه ای دارند و سیستم بینایی پروانه طوری طراحی شده است که با توجه به نور ماه و افق سی درجه جهت یابی می کند . اما در آن قسم پروانه های شبرو مثل شاپرک ها هنگامی که نور اصلی یعنی نور ماه در افق سی درجه مبدل به نور شمع می شود ، پروانه دچار اختلال در جهت یابی شده و در یک افق سی درجه و مارپیچ به دور شمع و نور می چرخد و پر و بال خود را می سوزاند . اما عیب از پروانه نیست بلکه عیب از شمع ماست زیرا پروانه بیشتر از میلیون ها سال است که نور ماه را می بیند نه نور شمع را و بنابراین نباید پروانه را شماتت کرد بلکه باید آگاه بود که او حرکتی طراحی شده و غریزی را دنبال می کند . موکلین و کلا مردم نیز موجوداتی هستند که میلیون ها سال است بر مبنای نظریه بقای اصلح زیست کرده اند و هر آنکه با توجه به اصل انتخاب طبیعی با طبیعت بهتر سازگاری داشته او زنده مانده است . اما براستی چه چیز باعث می شود که در دوره عقلانیت و مدرنیته ، کله کچل و چرب و موی سفید معیار برتری علمی قرار گیرد و اعتماد جلب کند ؟ راز این گرایش ظاهری شگفت انگیز در انسان چیست ؟

یکی از خطاهای رایجی که در غرب متداول بود و ریشه آن سوزانده شد مغالطه استناد به حرف شخص شهیر است . فی المثل گفته می شد چون ارسطو چنین گفته پس حتما درست گفته ولی در دوران شکوفایی علم و عقلانیت ، استناد به شخص شهیر کمی تا قسمتی مضحک جلوه می نمود زیرا نشان از بی اعتمادی آشکار استناد کننده به قوای عقلی خویش داشت . اما هنوز در فطرت بشری آریستوکراسی جریان دارد . مردم به سوپر استارها و کاریزماها و دلقک ها بیشتر اعتماد دارند تا به خودشان و مردم عادی از مردم عادی نفرت دارند . فاجعه درست زمانی است که این بی اعتمادی در علم نیز رخنه کند یعنی تنها علمی مقبول درگاه مردم باشد که از دهان شخص شهیری به بیرون بجهد و جالب اینجاست که پیشرفت علمی در غرب از آن نقطه آغازید که علم را از هرگونه قضاوت ارزشی نجات داد و کانت ندا سر داد ای انسان جرات اندیشیدن داشته باش . ولی این حرف ها ، این حقیقت ها در عمل از یک کله کچل و چرب شکست می خورند . اما نباید مردم را سرزنش کرد بلکه باید به دنبال علت بود همانطور که پروانه را نباید سرزنش کرد زیرا پروانه رفتاری را از خود بروز می داد که میلیون ها سال پیش پدرانش تاکنون ادامه داده بودند .

## گام چهارم ) اصل انتخاب طبیعی

شاید پیش تر اتفاق افتاده باشد که هر کدام از ما شاهد بوده ایم که چنانچه شخصی در هر مرحله ای و در هر جایگاهی بوده باشد ، چنانچه دو نفر ارباب رجوع داشته باشد که یکی از آنها جنس موافق او و دیگری جنس مخالف او بوده باشند تفاوت معناداری در تقسیم نگاهها و زمان و در فجیع ترین شکل ممکن حتی اعتنا ، دیده شده است به طوری که در انواع حادثه جنس های موافق در نظر شخص مسئول با اشیاء بی جان تفاوتی نمی کرده اند . به همین سیاق مراجعه موکلین و دیدن یک وکیل جوان می تواند کاملاً نا امید کننده جلوه کند . این است که وکلای جوان مجبورند به وکلای پیرتر رجعت کنند و در عین شایستگی فقط به استناد اینکه بابائوئل نیستند عمرشان بر باد برود . تمام این باورها ، حقیقت ها و عقاید مردم در نظر من چنان سخیف و ابلهانه است که جنون پروانه نسبت به نور . اما پاسخی که داروین می دهد شایسته تقدیر است : چرا یک موجود ناطق انسانی می تواند تا این حد ابله باشد ؟ علت این است که انسان بیش از میلیون ها سال است که روی زمین زندگی می کند . تنها در حدود تقریبی سیصد سال است که عقلانیت به شکل جدی مطرح شده است وگرنه مابقی زندگی انسانها مثل همان پروانه براساس یک برنامه ریزی بوده است . منظور از برنامه ریزی اصل انتخاب طبیعی است . اصل انتخاب طبیعی به این معنا است که هر موجودی که با طبیعت وحشی سازگارتر باشد برخلاف سایرین زنده خواهد ماند و هر موجودی که با طبیعت وحشی سازگاری نداشته باشد حذف خواهد شد . شواهد علمی اثبات کرده که موجودات بیش از مقداری که باید زنده بمانند ، تولید همونوع می کنند و خیلی از آنها قادر به ادامه و سازگاری نیستند و حذف می شوند . آنچه که در ذهن انسان و آدمی به عنوان اصل انتخاب طبیعی یعنی غلبه بر مرگ طی میلیون ها سال منعکس شده است یک توجه به جنس مخالف است و دو تبعیت کورکورانه از موسفیدها و بزرگان . به عبارت دیگر ، کودک طبق سالها و البته میلیونها سال دریافته است که باید به والدین و نیاکانش اعتماد کند تا زنده بماند و این رفتار در شترها و فیل ها نیز دیده می شود . بنابراین یک وکیل پیر و سالخورده در نظر موکل یادآور میلیونها سال پدرمآبی و اعتماد متقابل است و موی سفید به شکل غریزی و نامعقولانه و جادویی اعتماد ایجاد می کند البته اگر کچل باشد غلظت این اعتماد بیشتر است.

## نتیجه گیری :

در دوره عقلانیت در انسانها ، خیلی بعید است که دچار این پندار بشویم که انسانها واقعا به یک حقیقتی به نام عقل معتقد باشند و یا اینکه اعمالشان عقلانی بوده باشد . زیرا معروف است که می گویند عقل اشتباه می کند ولی غریزه اشتباه نمی کند . ما از کودکی آموخته ایم که تنها به والدین و کهنسالان اعتماد کنیم زیرا در غیر این صورت حذف خواهیم شد . اما دوران کنونی ، دورانی است که بشر دریافته است که بدین ترتیب نیروهای حاذق و جوانش را از دست خواهد داد و از طرف دیگر کاروان علم در باتلاق خرافه های سخیف گیر خواهد کرد . دوران معاصر ، دوران انتخاب است نه تقلید و متابعت کورکورانه ، این وضعیت به زیان جوانان حاذق و پر توان خواهد بود و به سود پیرمردان فرتوت که باید کمی به خود استراحت بدهند . اما تجربه اثبات کرده که موی سفید خصوصا اگر از موهبت کچلی برخوردار بوده باشد تمامی خاطرات و علایق و روابطی که یک موکل در طول میلیون ها سال از نیاکانش دست به دست به او منتقل شده و در شخص او ظهور کرده ، زنده خواهد شد . این اصل انتخاب طبیعی است . اصل انتخاب طبیعی نشان دهنده حیوانیت ماست ولی پیگمان روزی فرا خواهد رسید که جنبه انسانیت ما بر حیوانیت غلبه خواهد کرد و دیگر در آن روز موی سفید ، لگن خاصره ، لباس های اندامی و امثالهم ، حکومت نخواهند کرد .....